

استاد ابراهیم یونسی



بی‌گمان خوانندگان ارجمند مجله "مترجم" با استاد ابراهیم یونسی آشنا هستند و ترجمه‌ها و داستانهای او را می‌شناسند. سخن گفتن از انسانی شایسته و والا که بیش از پنجاه سال است می‌نویسد و ترجمه می‌کند و الحق زیبا و خوب می‌نویسد و ترجمه می‌کند کار آسانی نیست. آقای یونسی از صبح تا شب مشغول کار است و روزانه بیش از چهارده ساعت کار می‌کند. جالب است بدانیم که ویراستاری نوشته‌ها را نیز شخصاً انجام می‌دهند. استاد علاوه بر حضور ذهن قوی، دو خصلت بسیار خوب دارند: اولی رک‌گویی، دومی وقت‌شناسی است. با اندک حقوق بازنشستگی و آنچه از چاپ آثارش به دست می‌آورد، زندگی می‌کند. وقتی می‌پرسیم زندگی چگونه می‌گذرد پاسخ می‌دهد خدا را شکر.

استاد یونسی، نویسنده و مترجمی است که در عین ساده‌نویسی و کوتاه‌نوشتن به نقطه‌گذاری و رعایت اصول دستور زبان فارسی خیلی اهمیت می‌دهد. با وسواس خاص می‌نویسد. از تعابیر، استعاره‌ها و ضرب‌المثلها به خوبی استفاده می‌کند. نوشته‌ها و ترجمه‌های استاد بیش از ۱۷۰ اثر می‌باشد. اینک گفتگوی انجام شده با ایشان را پیش رو داریم:

■ استاد قیل از هر چیز شمه‌ای از احوال خودتان بگوئید و بفرمایید چطور شد به ترجمه روی آوردید؟

عرض شود به حضور حضرت عالی... بنده سال ۱۳۰۵ متولد شده‌ام (در شناسنامه گویا یکی دو سال بزرگتر از این هستم، چون شناسنامه وقتی به محل ما آمد من چند سالی بود در مدرسه بودم). زادگاهم است، شهرکی در کردستان، واقع در مرز ایران و عراق. تا سال ۱۳۱۷ تحصیلات ابتدایی را در زادگاهم گذراندم، اما بعد مرا به سقز فرستادند، که شهری است واقع در شصت کیلومتری شهرک ما، چون شهرک خودمان دبیرستان نداشت. من در حقیقت پیشاهنگ فرهنگ جدید شهرکمان هستم. تا سال ۱۳۲۰ در سقز درس خواندم، تصدیق سیکل اول متوسطه را گرفتم بعد جنگ شد، کشور اشغال شد، و محیط شد عشایری و مدارس بسته شدند. در ۱۳۲۲ ارتش از رؤسای عشایر دعوت کرد برای نزدیکی بیشتر عشایر و ارتش، بچه‌های واجد شرایط را به مدرسه نظام بفرستند. بنده را هم فرستادند دبیرستان نظام تهران (سال ۱۳۲۲). همان سال زنده‌یاد احمد شاملو هم، به گمانم از مشهد، آمد دبیرستان نظام، و همکلاس شدیم. بعد رفتم دانشکده افسری. در سال ۱۳۲۷ از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شدم، و مأمور خدمت شدم در لشکر ۴ رضائیه (ارومیه).

سال ۲۸ ازدواج کردم، سال ۲۹ در حادثه‌ای پای چپم را از دست دادم و به تهران منتقل شدم. در سال ۳۳ جزو افسران سازمان نظامی حزب توده بازداشت، محاکمه و محکوم به اعدام شدم. گروه ما دوازده نفر بود که از این جمع یازده تن اعدام شدند و یک نفر که بنده باشم با یک درجه تخفیف به علت نقص عضو، محکوم به حبس ابد گردیدم.

■ در باره کتاب هنر داستان نویسی بگوئید. چطور شد آن را نوشتید؟

در زندان بود که در معنا با زندگی آشنا شدم. جمع ما (پانصد نفری بودیم) جمعی بود بسیار فرهیخته، باسواد و هوشمند. آنجا کارمان مطالعه بود و بحث و فحص، شصت و چند پزشک، دهها مهندس داشتیم. مابقی هم تحصیلات در حد لیسانس. کتاب خوانده می‌شد و بحث درباره آن، بخصوص در زمینه ادبیات، بویژه رمان و داستان، اغلب به بن بست می‌کشید: داستان کوتاه چیست؟ رمان چیست؟ فسه چیست؟... پاسخ مشخص و مفهومی برای این پرسش‌ها نبود، و مرجعی هم برای مراجعه نبود. بنده مطلب را پی گرفتم، و پرس و جو را در این مواردی که عرض کردم دنبال کردم سرانجام کارم کشید به مکاتبه با خارج. مشوقم در این زمینه زنده‌یاد سیاوش کسرایی بود که هر هفته به ملاقاتمان می‌آمد. روانش شاد و یادش گرامی باد. باری، با فرانسه، انگلستان و اتحاد شوروی (مؤسسه ادبیات گورکی) مکاتبه کردم. شوروی‌ها پاسخ ندادند. از فرانسه هم چیز دندان‌گیری به دست نیامد. اما در انگلستان مؤسسه‌ای را سراغ کردم به نام "مدرسه تحصیل از طریق مکاتبه" که پاسخ داد و گفت که دوره‌ای دارند به نام "داستان نویسی" (داستان

کوتاه). در آن مؤسسه ثبت نام کردم، و جزوه‌های مؤسسه را گرفتم. این دوره را هر طور بود گذراندم. به هر حال با آشنا شدن با اصول و مقدمات امر توقّف زیاد شد، و مطالعه را پی گرفتم، و در ادبیات ایران به دنبال نمونه‌های نظیر چشم گرداندم، و یادداشت‌هایی فراهم کردم، که در نهایت امر شد همین کتاب هنر داستان‌نویسی که ملاحظه می‌فرمایید.

■ اکنون به چه کاری مشغول هستید؟ آخرین کاری که در دست ترجمه یا نوشتن دارید چیست؟

در حال حاضر در جریان بازنویسی دو رمانی هستم که پیشتر ترجمه کرده بودم: یکی از نویسنده‌های انگلیسی به نام خانم سوزان هوواچ (Susan Howatch) و دیگری باز از نویسنده‌ای انگلیسی به نام خانم رز ترمین (Rose Tremain)، اولی به نام پنماریک (Penmarric) و دومی بنام موسیقی و سکوت (Music & Silence). پنماریک نام سربازی است فئودالی. کتاب رمانی است وسیع و با توسع می‌توان گفت رمانی است در باره چند همشهری (قانونی و غیرقانونی) و بررسی اختلاف موجود در میان فرزندان که از این پیوندها نتیجه شده‌اند. رمانی است بسیار معتبر و باسطقس حدود هزار صفحه. دومی یعنی موسیقی و سکوت، رمانی است تاریخی که وقایع آن در دانمارک میگذرد، در خانواده سلطنت، و به زعم نقادان از هاملت شکسپیر به این سو کتاب با این اعتبار در باره دانمارک نوشته نشده.

■ برای ترجمه خصوصاً ترجمه ادبی چه تعریفی دارید؟ به نظر شما ترجمه خوب چه خصوصیتی

دارد؟

هر ترجمه‌ای از رمان با تعریفی که از این گونه ادبی شده میتواند ترجمه ادبی باشد، شعر جای خود را دارد. رمان حسب تعریف عبارت است از ارائه و معرفی یک یا چند شخصیت اصلی داستانی در یک جامعه و محیط قابل شناخت. به این ترتیب رمان از یک سو میشود جامعه‌شناسی (امانه به معنای اخص) و از سوی دیگر تاریخ (باز نه به معنای اخص).

ترجمه موفق ترجمه‌ای است که بتواند خواننده را راضی کند بی این که نویسنده را فدا کرده باشد، بدین معنی که مترجم متنی را که خواسته است به زبان مادری برگرداند خوب فهمیده و درست در قالب الفاظ و عبارات مناسب به زبان مادری برگردانده باشد، بر متن نیفزوده و از آن نکاسته باشد، هرچند در مواردی طبعاً افزودن و کاستن هم پیش می‌آید. اما به هر حال لحن آهنگ سخن مصنف باید حفظ شده باشد و زبانی که برای ترجمه انتخاب شده به زبان اثر نزدیک باشد، سبک نویسنده رعایت شده باشد. مترجم خوب به گمان بنده کسی است که زبان مبدأ را خوب می‌فهمد و بر زبان مقصد مسلط است.

■ انگلیسی را کجا آموختید؟ چگونه تکمیل کردید؟ با توجه به اینکه زبان مادریتان کردی است

توجه‌تان به زبان فارسی از چه زمانی آغاز شد و برای مترجمان جوان چه توصیه‌ای دارید؟ برای

ورزیده شدن در زبان فارسی چه کسانی شانس دارند و چه کسانی شانس ندارند که مترجم قابلی شوند؟

در سال‌های دوران سلطنت رضا شاه زبان خارجه مدارس بیشتر فرانسه بود. من با زبان فرانسه مدرسه آشنا بودم، اما انگلیسی را در زندان آموختم: قسمتی با کمک دوستان زندانی که گاه یکی "استشل" خوانده بودند، بیش و کم، و قسمتی هم با خودآموزی. صحبت تکمیل زبان که تعارف است هیچ زبانی را نمی‌توان به کمال آموخت. زبان پدیده‌ای است زنده و متحول و پویا و به گمان بنده در این عرصه کمالی به معنای کمال وجود ندارد.

توصیه بنده به مترجمان تازه کار، کار است و کار و استمرار در کار، و مطالعه آثار بزرگانی چون زنده یاد مجتبی مینوی، زرین کوب و دیگران و البته کلاسیک‌های ایران. مترجم شدن ظاهراً ذوقی هم می‌خواهد: به اصطلاح، استعدادی برای نوشتن و نویسندگی. بنده بیشتر معتقد به کار هستم. در نویسندگی هم چنین است. یادم هست در جریان همین دوره داستان نویسی که عرض کردم، ترتیب کار این بود که جزو‌ای را می‌خواندیم، امتحان می‌دادیم و در هر امتحان، با هر جزوه، باید داستانی از خود دانش آموز هم برای استاد فرستاده می‌شد. باری معلم نوشته بود به انتظار الهام منشین، تو باید عادت کنی به این که در ساعتی معین پشت میزت باشی و به داستانت بیندیشی، چندی که پشت میز نشستنی و اندیشیدی با اشتغال خاطری که با داستانت داری. الهام خواهد آمد. اما اگر منتظر باشی که الهام در خانه‌ات را بکوبد و بعد بلند شوی و پشت میز کارت بنشیننی به جایی نمی‌رسی. کسانی شانس دارند که کار را جدی بگیرند و از مطالعه مستمر آثار نویسندگان روز و قدما غافل نمانند.

- برای ترجمه ادبی خصلتهایی قائل هستند. برخی از آنها عام هستند که هر مترجمی باید آنها را داشته باشد. برخی از این خصلتها خاص هستند که از ماهیت متون ادبی سرچشمه می‌گیرند. جناب عالی با توجه به تجارب تان برای مترجم ادبی چه خصلتهایی قائل هستید؟

فکر می‌کنم به این پرسش پاسخ داده باشم. در ترجمه متون غیرادبی کافی است مترجم منظور و مقصود نویسنده را به هر حال منتقل کند، در حالیکه در ترجمه ادبی ظرافت کار، سبک نگارش، زیبایی سخن، لحن آهنگ داستان، فضای داستان و ... باید ملحوظ شود، اگر نه التذاذ ادبی از دست می‌رود و کار مصنف آسیب می‌بیند. پس مترجم متون ادبی خیلی چیزها را باید در نظر بگیرد که در بالا عرض کردم.

- در ترجمه خود را به نویسنده پایبند می‌دانید یا به خواننده؟ شده است که زبان متن را به طرفی مختلف ساده کنید یا تعابیر را عوض کنید یا برخی مفاهیم یا استعاره‌ها را عوض یا حذف کنید؟

حتماً به نویسنده، چون کار نویسنده را ترجمه می‌کنم. خوانندگان خود در جامعه به لایه‌های مختلف

تقسیم شده‌اند: عده‌ای رمان تاریخی می‌پسندند، عده‌ای رمان پلیسی و غیره... در رمان پلیسی شاید دست مترجم باز تر است، اما متن ادبی این‌چنین نیست. در اینجا کلمات و الفاظ هر یک ارزش و بار معنایی خاص خود را دارند. طبعاً پیش می‌آید که مترجم همه تعابیر را نتواند طابق النعل بالنعل منتقل کند، اما دست کم باید بکوشد معادل‌های نزدیک به مفهوم نوشته نویسنده را بیابد. این هم البته بستگی به وسعت دامنه مطالعه او در آثار قدما دارد. اگر جمله یا عباراتی حذف می‌شود مترجم باید در پانویس توضیح دهد.

■ ارزیابی جناب عالی از وضعیت ترجمه ادبی قبل و بعد از انقلاب چیست؟

هر چند ممکن است این عرض بنده به گوش برخی از دوستان سنگین بنشیند اما واقعیت این است که از لحاظ منتقد و سخن سنج بسیار فقیریم. قضاوت‌ها و سنجش‌ها بیشتر شخصی است. تاکنون کمتر دیده‌ام که منتقد بنا بر اصول و معیارها و ملاک‌های نقد اثری را سنجیده باشد. در این عرصه یکی دو نفر بیش نیستند که فعالیت میکنند یکی جناب آقای عبدالعلی دستغیب است و دیگری جناب دکتر رضا براهنی. این دو زحمت می‌کشند و مردمی با مطالعه‌اند و می‌کوشند در جریان تحولات نقد باشند. قضاوت‌ها بیشتر متأثر از پیوندها و روابط و مناسبات شخصی است. ملاحظه می‌فرمایید چند نفری هستند مشخص، که از چند نفری، باز مشخص، تعریف می‌کنند. طبق معمول در این گونه مصاحبه‌ها از مصاحبه شونده می‌پرسند شما کدام نویسنده یا مترجم را می‌پسندید... این عده از دوستانشان نام می‌برند و گرنه بحث اصول و معیارهای نقد فنی و ادبی و اجتماعی و فرهنگی و این جور چیزها مطرح نیست. یادم هست یکی از دوستان در مصاحبه‌ای گفت: به نظر او بهترین مترجم ایران فلانی است (اسم کسی را برد) بعد از چندی از همین دوست پرسیدم فلانی که مترجم نیست، زبان هم بلد نیست، چه شد که یک‌هو او را بر این مسند نشاندی؟ میدانی چه گفت، گفت، آخر او هم از من تعریف کرده بود. چندی بعد همین دوست در مصاحبه با مجله‌ای از همین شخص بدگفت گفتم چطور شد آخر او که بهترین بود، گفت فلان فلان شده بر داشته کتاب مرا از تو ترجمه کرده.

■ بعضی‌ها مدعی هستند در روند ترجمه به‌طور عام و در ترجمه ادبی به‌طور خاص لفظ‌گرایی

حاکم است و جانب خواننده رها شده. نظر جناب عالی در این مورد چیست؟

بنده عرض کردم مترجم باید مفهوم هر جمله نویسنده را بی‌کم و کاست بیان کند، و این بدان معناست که بر زبان مقصد که زبان مادری اوست و اثر را بدان بر می‌گرداند مسلط باشد. ابزار کار نویسنده یا مترجم کلام است، این کلام را باید از جامعه آموخته باشد و از مطالعه آثار بزرگان و این تسلط چندان باشد که برای هر واژه‌ای معادل‌های آن را دم دست داشته باشد. مثل نجار یا مکانیکی باشد که با ابزار کار خود آشناست، و چشم بسته دست می‌برد و تیشه یا آچار مورد نیاز را بر میدارد و از آن استفاده میکند. ذهن مترجم یا نویسنده هم باید چنان پر و سرشار باشد که نیاز به گشتن و تقلانداشته باشد. به گمان من

زبان فارسی آن قدر غنی است که هر منظوری را بی دشواری بیان کند. بنده هم این لفظ گرایی را می بینم، گاه نمی فهمم. فکر می کنم هدف ترجمه رساندن پیام درست نویسنده است به خواننده. اگر پیام متن را است ترجمه هم نباید خواننده را به دنبال معنی الفاظ — گاه من در آوردی — سرگردان کند. این ابداع سنگین فضای ذهن خواننده را مغشوش می کند و از تأثیر عاطفی اثر می کاهد. به گمان بنده هم باید جان خواننده را ننگ داشت هم جانب نویسنده را. البته ما در این زمینه هنوز نوپا هستیم، سطح فرهنگ جامعه ما در این عرصه آنچنان نیست که باید می بود. در میان ما تقسیم خوانندگان به لایه های مختلف هنوز در اوایل کار است. اگر سطح فرهنگ جامعه بالا بود مترجم جرأت نمی کرد جانب هیچ یک را رها کند: خود خواننده یک پا متقدم می بود و واکنش نشان می داد. □

قابل توجه متقاضیان اشتراک مترجم

با احتساب هزینه پستی، حق اشتراک بابت چهار شماره (هر جلد ۵۰۰ تومان) ۲۲۰۰ تومان است. متقاضیان فرم زیر را با خطی خوانا پر کنند و همراه با اصل حواله بانکی به نشانی مجله ارسال فرمایند.

این جانب که مشترک قبلی (با شماره اشتراک)/ متقاضی جدید هستم
با نشانی
کد پستی با ارسال حواله بانکی به مبلغ ۲۲۰۰ تومان به حساب ۵۱۰۵۶ بانک ملی ایران، شعبه
خیابان دانشگاه مشهد متقاضی اشتراک مترجم می باشم. از شماره ارسال نمایید.

توجه: مشترکین دانشجویان تخفیف ویژه برخوردارند؛ فتوکپی کارت دانشجویی را به فرم اشتراک پیوست نمایند و فقط مبلغ ۱۸۵۰ تومان به حساب مجله واریز کنند.

بهترین راه برای دریافت مترجم، مشترک شدن است.

شماره های پیشین موجود

دوره سال اول [شماره های ۱-۴] [۷۰۰ تومان]، دوره سال دوم [۸-۵] [۸۰۰ تومان]،
و شماره های ۱۵، ۲۰، [۲۱-۲۲]، [۲۳-۲۴]، ۲۵، و ۲۶ (هر کدام ۳۰۰ تومان)،
و ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۰ (هر کدام ۴۰۰ تومان)، و شماره ۳۲ (۵۰۰ تومان).
مبلغ تومان بابت شماره های واریز گردید.

نشانی: مشهد، صندوق پستی ۹۱۷۳۵-۶۹۷ فصلنامه مترجم

نشانی دفتر مجله: مشهد، کوی دکتر، نبش ابن سینا ۸، شماره ۹۶، طبقه دوم، فصلنامه مترجم کد پستی: ۹۱۸۳۷

E-mail: khazae@i8group.net

تلفن: ۰۵۱۱-۸۴۳۰۷۳۰

References

- Chesterman, A. 1996. Teaching Translation Theory: The Significance of Memes. In *Teaching Translation and Interpreting 3. New Horizons. Papers from the Third Language International Conference, Elsinore, Denmark, 9-11 June 1995*, eds. Dollerup, C. and Appel, V., 16:63-71. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins.
- Gerding-Salas, C. 2000. Translation: Problems and Solutions. *Translation Journal* 4 (3):1-12.
- Gouadec, D. 2000. Notes on Translator Training (replies to a questionnaire). From *International Symposium on Innovation in Translator and Interpreter Training*. Harris, D. M. and De Simone, R. L. 1994. *Human Resources Development*. Texas: The Dryden Press.
- Keys, B. and Wolfe, J. 1988. Management Education and Development: Current Issues and Emerging Trends. *Journal of Management* 14:205-229.
- Kussmaul, P. 1995. *Training the Translator*. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins.
- Mossop, B. 2000. What Should Be Taught at Translation School? From *International Symposium on Innovation in Translator and Interpreter Training*.
- Nintai, M. N. 1994. Translating African Literature from French into English. In *Teaching Translation and Interpreting 2. Insights, Aims, Visions. Papers from the Second Language International Conference, Elsinore, Denmark, 4-6 June 1993*, eds. Dollerup, C. and Lindegard, A., 5:55-62. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins.
- Oittinen, R. 1996. Victory over Fear: Literary Translation as a Carnivalistic Teaching Tool. In *Teaching Translation and Interpreting 3. New Horizons. Papers from the Third Language International Conference, Elsinore, Denmark, 9-11 June 1995*, eds. Dollerup, C. and Appel, V., 16:145-151. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins.
- Pym, A. 1998. On the Market as a Factor in the Training of Translators.
- Sofer, M. 1999. *The Translator's Handbook*, 3rd ed. Maryland: Schreiber Publishing, Inc.
- Stern, N. and Payment, M. 1995. *101 Stupid Things Trainers Do To Sabotage Success*, 5th ed. California: Richard Chang Associates, Inc.